

کودکی در ادیان: تحلیل کودکی در مسیحیت و اسلام

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۲/۲۹

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۴/۱۵

غلامرضا جمشیدیها^۱

مریم شعبان^۲

چکیده

پژوهش حاضر به دنبال مطالعه و شناسایی مفهوم کودکی در ادیان، با تمرکز بر مسیحیت و اسلام است. در این راستا، ابتدا با رویه اکتشافی اقدام به شناسایی منابع دست اول هر دو دین مورد مطالعه پرداخته و سپس با رویکرد کیفی و روش تحلیل محتوا به تجزیه و تحلیل اطلاعات پرداخته است.

نتایج پژوهش نشان می‌دهند که کودکی در مسیحیت پیرو گناه نخستین، ذاتاً شرّ پنداشته می‌شود. زیرا طغیان‌گر از امر الهی و گرایش به بدی دارد. پیرو این موضوع، باید با تعمید گناه نخستین در ذات او شسته شود. چنین نگاه بدبینانه‌ای به کودکان باعث می‌شود که کودک مستحق بد اخلاقی، بد فتاری، سقط جنین، تنبیه سخت، به کار واداشته شدن، عدم حمایت، گرسنگی، فقر، بیماری، بی‌سوادی و جهل و... پنداشته شود.

دین اسلام کودک را ذاتاً خیر و الهی می‌پندارد، زیرا کودک روح خداوند را در خود داشته و معصوم و مقدس است. اما پیرو قدرت اختیار ممکن است به گناهان و آلودگی‌های نفسانی دنیا آلوده شود برای همین، نیازمند مراقبت و تربیت مناسب است که آلوده به بدی‌ها و گناهان نشود و ذات الهی او مصون از هرگونه بدی بماند. بنابراین، هرگونه آسیب جسمی، روحی و روانی به کودک ممنوع است و باید با او براساس احترام و رعایت شأن انسانی برخورد شود.

واژگان کلیدی: کودکی، کودک، مسیحیت، اسلام، تحلیل تطبیقی

۱. استاد گروه علوم اجتماعی اسلامی دانشگاه تهران gjamshidi@ut.ac.ir

۲. دکتری جامعه‌شناسی (نویسنده مسئول) m.shaban@ut.ac.ir

مقدمه و طرح مسئله

کودکی یکی از مهم‌ترین دوران‌های زندگی بشر است؛ در این دوران است که مبناهای شخصیتی، روحی و حتی جسمی شکل می‌گیرند و از آن پس، در کل دوران زندگی انسان اثرگذار می‌باشند. هر جامعه‌ای در رابطه با کودکان، استراتژی‌ها، سیاست‌ها و مبانی حقوقی و قانونی مختص زمینه و شرایط خود را دارد. عموماً جوامع توسعه‌یافته و پیشرفته دوران کودکی را نقطه عطفی برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در جهت تربیت و پرورش نیروی انسانی مؤثر و با کیفیت، مورد نظر دارند.

در سراسر جهان، فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های متکثری وجود دارند؛ به‌طور کاملاً نسبی - گرایانه، هر جامعه‌ای براساس شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود، نظام معنایی مسلط را شکل می‌دهد؛ در یک نظام معنایی، پیوند بین عناصر زمینه را برای ارائه یک فهم و تعریف از مفهوم کودکی ایجاد می‌کند که معمولاً امری مطلق و بدون خطا معرفی و درنهایت، یک حقیقت شناسانده می‌شود. بنابراین، اعتقاد به برساخت‌گرایی و نسبیت در تعریف مفهوم کودکی، علاوه بر اینکه یکسان‌نگاری جوامع در تعریف کودکی، بازتولید مفهومی مطلق و ارائه کلان‌روایت را رد می‌کند؛ در عمق مفهومی خود، تعریفی مبتنی بر زمینه و بومی ارائه می‌کند که مبنای شناخت و عمل است.

در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی متکثر، یکی از مهم‌ترین عوامل در برساخت نظام معنایی و تعاریف مفهومی، «دین» است. تعریف بومی کودکی تابعی مهم از دین مسلط در هر جامعه است و زمانی که در جامعه‌ای مشخص، تعریف دین از کودکی، مبهم و ناشناخته باشد ارائه سیاست‌گذاری‌ها و اقدامات مبتنی بر زمینه دچار اختلال شده و می‌تواند هشدار برای مدیران و سیاست‌گذاران آن جامعه در رابطه با پیشرفت و توسعه و ارتقاء وضعیت کودکان همان جامعه باشد. بنابراین، در پژوهش حاضر به مطالعه مفهوم کودکی در ادیان می‌پردازیم؛ برای این کار دو دین بزرگ دنیا، یعنی مسیحیت و اسلام، را در نظر داریم؛ انتخاب آنها نیز به دو دلیل است. یکی از دلایل چنین گزینشی این است که براساس آخرین آمارهای جهانی، مسیحیت با ۲,۵ میلیارد و

اسلام با ۱,۸ میلیارد، پر طرفدارترین ادیان جهان و گویی ادیان مسلط در جهان بشری هستند، بنابراین در تعیین فضای مفهومی کودکی برای بشر، نقشی اساسی دارند.

دلیل دوم این است که مهم‌ترین نهاد و ساختار مرتبط با کودکان در سراسر جهان، کنوانسیون حقوق کودک است، نهادی که برنامه‌ها و سیاست‌های آن از نظر مبادی دینی مبتنی بر اندیشه-های مسیحیت است؛ چنین موضوعی برای جوامع غیرمسیحی تناقض‌هایی ایجاد می‌کند؛ جوامع غیرمسیحی نیز پیرو حق شرط خود برای عضویت در کنوانسیون می‌توانند نسبت به قواعد کنوانسیون شرایطی اعمال کنند (Convention on the Rights of the Child; 1989).

وجود تناقض در بین شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران با برخی از اصول و قواعد مربوط به کودکان در کنوانسیون، امری مشهود است که بارها و بارها منجر به اعمال فشار از طرف کنوانسیون، اعتراض و نقد کنوانسیون به ایران و دفاع ایران از زمینه خود براساس حق شرط جوامع عضو کنوانسیون شده است. چنین کشاکشی، گاهی منجر به ایجاد کج‌فهمی برای برخی از مخاطبان شده و عدم درک صحیح از آن، قضاوت‌های نابجایی را ایجاد می‌کند به شکلی که در چند سال اخیر، در فضای مدنی جامعه ایران، هجمه‌های بسیاری علیه اقدام دولت ایران در برابر کنوانسیون حقوق کودک ایجاد شده است (گزارش کنوانسیون حقوق کودک از وضعیت حقوق کودک در ایران، ۱۳۹۵؛ صورت‌جلسه‌های سال ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۷ از کارگروه هماهنگی)، هجمه‌هایی که بیانگر عدم وجود درک صحیحی از تفاوت در مبناها و مبادی تعیین مفهوم کودکی است. بنابراین در پژوهش حاضر به ریشه‌ها و مبناهای اصلی تعیین کودکی به‌خصوص دین، رجوع می‌کنیم؛ مبنایی که با شناسایی عمیق‌تر تعریف آن از کودک و کودکی، به تفاوت در اقدام جوامع از جمله تفاوت کنوانسیون و جامعه ایران پی می‌بریم.

اهداف و پرسش‌های پژوهش

هدف اصلی پژوهش حاضر پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و تدقیق مسئله پژوهش است. در این راستا، به دنبال شناسایی فضای معنایی مفهوم کودکی در اسلام، شناسایی فضای معنایی مفهوم کودکی

در مسیحیت و همچنین، شناسایی نقاط شباهت و تفاوت دین اسلام و مسیحیت در رابطه با مفهومی کودک‌محور هستیم. بنابراین، پرسش پژوهش عبارت است از:

- مفهوم کودک‌محور در اسلام و مسیحیت چگونه است؟

اما در جریان گردآوری و تحلیل اطلاعات در راستای پاسخ‌گویی به پرسش پژوهش، ممکن است پرسش‌های فرعی نیز شکل بگیرند که روند پرداختن به آنها گویی که پژوهشگر را برای پاسخ‌گویی به پرسش پژوهش راهنمایی و هدایت می‌کنند؛ در پژوهش حاضر، چنین پرسش‌هایی در جریان گردآوری و تحلیل اطلاعات و همان لحظه که از دورن یافته‌ها شکل گرفتند بیان و مورد پرداخت واقع شده‌اند.

پیشینه پژوهش

در رابطه با مفهوم کودک‌محور، پژوهش‌های بسیاری انجام شده‌اند. پژوهش‌های که در ایران و جوامع مختلف با رویکردهای جامعه‌شناسی، حقوق، مددکاری اجتماعی، روان‌شناسی و... صورت گرفته‌اند؛ اما در رابطه با بحث از کودک و کودک‌محور در اسلام، دکتر شریعتی، مرتضی مطهری و فلسفی مهم‌ترین مباحث را مطرح کرده‌اند؛ البته آثار آنها، پیرو اندیشه‌های متفکران مسلمان پیشین در رابطه با کودکان، بیان شده‌اند، به‌خصوص اندیشه‌های متفکرانی همچون غزالی، فارابی، بوعلی‌سینا و... «از نظر غزالی، هر کودک‌محور با فطرت سالم و معتدل به دنیا می‌آید و با عادات و آموختن است که ردایل را کسب می‌کند. کودکان را باید از هم‌نشینیان بد دور نگه داشت، آنها را به ساده‌زیستی عادت داد. او به نقش تشویق و تنبیه در آموزش و تربیت کودک تأکید می‌کند» (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰: ۲۷۹). «بوعلی‌سینا نیز مانند فارابی به تمایزات و تفاوت‌های فردی توجه دارد و از حس تقلید و رقابت در کودک سخن می‌گوید. بوعلی‌سینا، ضمن اعتراف به وجود زمینه‌های خیر و شرّ در انسان، مانند مسکویه، غزالی و خواجه نصیر بر این باور است که کودک در آغاز، به دلیل انس با محسوسات و طبیعت، بیشتر در خطر دستبرد عوامل سوء و شرّ و عادات ناپسند است. از این رو، می‌نویسد در آغاز اخلاق ناپسند به جانب کودک هجوم آورده و خوی‌های زشت او را فرا

می‌گیرد. هر آنچه از این بدی‌ها بر وجود کودک مسلط شود، جدایی و رهایی از آنها برای وی میسر نخواهد بود.» (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰: ۲۷۹).

پیرو همین امر، دکتر علی شریعتی در چهار کتاب خود، یعنی یک، جلوش تا بینهایت صفرها، گیاه‌شناسی، برای خود، برای ما، برای دیگران و پدر و مادر ما متهمیم؛ مرتضی مطهری در کتاب‌های داستان راستان^۱ و تعلیم و تربیت در اسلام و محمد تقی فلسفی در کتاب کودک از نظر وراثت و تربیت، کودکان را موضوع‌های تعلیم و تربیت مطرح و به لزوم آموزش صحیح آنها تأکید کرده‌اند.

درخصوص بحث از کودک و کودکی در مسیحیت، می‌توان به آثار مختلفی مراجعه کرد؛ مثلاً ماکسیم گورکی در کتاب دوران کودکی، ژان ژاک رسو در کتاب امیل، ویکتور هوگو در کتاب بینوایان، هکتور مالو در کتاب پسرپچه سرراهی، تصویری از کودکی در جهان مسیحیت ارائه می‌کنند که بیشتر مبتنی بر باور به ذات مخرب کودکان و نیاز به تربیت و آموزش آنها یا تلاش برای توجه به قابلیت نیک‌بودگی کودکان و دفاع از ارزش انسانی آنها هستند. بنابراین، جستجوی پژوهشگر برای یافتن پژوهشی که به‌طور مشخص، بر «تحلیل کودکی در ادیان» به‌خصوص اسلام و مسیحیت متمرکز باشد بی‌نتیجه ماند. در این پژوهش، به‌دنبال مطالعه کودکی در ادیان و مقایسه مفهوم کودکی در مسیحیت و اسلام هستیم.

تعریف مفاهیم

برای انجام این پژوهش، با مفاهیم حساسی روبه‌رو هستیم که نیازمند تعیین تعریف پژوهشگران از آنها می‌باشیم. مفاهیم حساس پژوهش شامل مفهوم کودک، کودکی و دین است.

کودک و کودکی: یکی از مباحث مهم و مناقشه‌برانگیز در هر جامعه و جامعه جهانی، موضوع کودک و کودکی است. در نظر گرفتن یک معنای کلی، عام و جهانی برای کودکی غیرواقع‌بینانه است. زیرا همه انسان‌ها در جهان اجتماعی و فرهنگی یکسانی زندگی نمی‌کنند؛ بلکه با «تکثرگرایی» اجتماعی و فرهنگی روبه‌رو هستیم؛ به شکلی که در فرهنگ‌ها و

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر به مطهری، مرتضی (۱۳۹۲)، داستان راستان، جلد اول، مراجعه کنید.

خرده‌فرهنگ‌های مختلف، معناهای مختلفی از کودکی را می‌توان یافت، معنایی که در قالب یک «نظام معنایی»، شکل‌دهنده و راهبر کنشگرانی هستند که در درون همان نظام معنای، زندگی می‌کنند. بنابراین، من قصدی برای ارائه تعریفی تام، مطلق و جهانی برای هر موضوعی و به شکل خاص، موضوع‌هایی همچون کودکی، در این پژوهش ندارم. ارائه تعریفی مطلق و جهان-شمول هر چند با «شعف چیره‌دستی در بیان تعریف» همراه است؛ شعفی که پیرو میل به قدرت، نمود می‌یابد؛ اما چیزی جز «خطایی نظری و روش‌شناختی» برای ارائه تعریفی مطلق در قالب یک «قانون» نخواهد بود زیرا قانون مطلق در عرصه علوم انسانی و به‌طور خاص، جامعه‌شناسی «طنز و مهمل» است. بنابراین، میل به ارائه تعریف مطلق از کودکی در این نوشتار جایی ندارد. برای مخاطب نیز نمی‌توان توقع ارائه تعریفی مطلق را موجه دانست؛ چون تعریف جدا از زمینه اجتماعی و فرهنگی ممکن نیست، و در هر تعریفی باید مشخص شود که ارائه آن تعریف، براساس کدام جامعه یا زمینه اجتماعی و فرهنگی است. اصرار بر ارائه تعریفی تام و مطلق از کودکی مانعی برای تحقق کودکی کودکان در جوامع و نظام‌های معنایی مختلف، به‌خصوص در جهانی با تکثر اجتماعی و فرهنگی، خواهد بود. از این منظر، در پژوهش حاضر، هیچ تعریفی از کودکی را پیش‌فرض نمی‌گیریم و تعریف به‌عنوان یکی از اهداف مطالعه در طول مطالعه و پژوهش، براساس زمینه اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران مشخص می‌گردد. اما برای آمادگی ذهنی پژوهشگر و خوانندگان پژوهش حاضر، تعیین محدوده زمانی و سنی، یکی از مهم‌ترین گام‌ها می‌باشد که نه تنها تعیین‌کننده گروه هدف و مخاطبان است، بلکه، چیرستی و چگونگی کودکی را نیز تعیین می‌کند. کودک در اسناد بین‌المللی، به‌خصوص پیمان‌نامه حقوق کودک، براساس ماده ۱، به معنی هر فرد انسانی زیر ۱۸ سال است؛ بازه زمانی کودکی نیز از بدو تولد تا قبل از ۱۸ سال تمام (برمبنای تقویم رسمی هر کشور) است. کودک در جامعه ایران و نظام اسلامی، عبارت است از هر فرد انسانی از زمان تشکیل نطفه تا قبل از ۱۸ سالگی تمام قمری. بازه زمانی کودکی نیز از زمان تشکیل نطفه تا ۱۸ سالگی است؛ هرچند که این بازه، شامل مرحله اول یا دوران جنینی، مرحله دوم یا خردسالی و مرحله سوم، یا نوجوانی می‌گردد؛ اما براساس

شرایط حقوقی_قانونی و مسئولیت‌های اجتماعی، کودکی تا ۱۸ سالگی تمام قمری، ادامه دارد (شعبان، ۱۳۹۹: ۱۰-۵۶).

دین: به نظر می‌رسد که برای دین می‌توان یک تعریف اقلی و یک تعریف اکثری ارائه داد. ادیان موجود در جنس بعید باهم مشترک هستند. این جنس بعید با توجه به واژه مقابل دین و دین‌داری به دست می‌آید. بی‌دینی یا الحاد به معنای اعتقاد به این است که هستی مساوی با ماده است. پس دین‌داری یا الحاد به معنای اعتقاد به این است که هستی مساوی با ماده است. پس دین‌داری به معنای اعتقاد به این است که هستی مساوی با ماده نیست و در واقع، عالمی برتر از عالم ماده وجود دارد. با اعتقاد به عالم برتر دین آغاز می‌شود، ولی از آنجا که این جنس بعید است، هر دسته از ادیان برای خود یک جنس قریب دارند، مانند اعتقاد به خدای واحد شخص‌وار و هریک از ادیان فصل خاص خود را دارند. پس ادیان نوعشان منحصر در فردشان است و هریک تعریف خاص خود را دارند که مطابق هر دین «دین حق» همان است (سلیمانی، ۱۳۹۶: ۳۷۵-۳۹۷).

روش تحقیق

رویکرد پژوهش حاضر کیفی و روش تحقیق نیز تحلیل محتوا می‌باشد. محقق برای پاسخ‌گویی به مسئله و پرسش‌های پژوهش با رویه‌ای اکتشافی اقدام به شناسایی اسناد و مدارک مرتبط با مسئله پژوهش نموده و سپس با رویکرد تحلیل محتوای کیفی در جهت تحقق اهداف و پاسخ‌گویی به پرسش‌های پژوهش اقدام به تحلیل آنها نموده و در نهایت، اطلاعات گردآوری شده را در فرایند تحلیل مورد تطبیقی قرار داده و در نهایت، استنباط جامعه‌شناختی خود را ارائه نموده است.

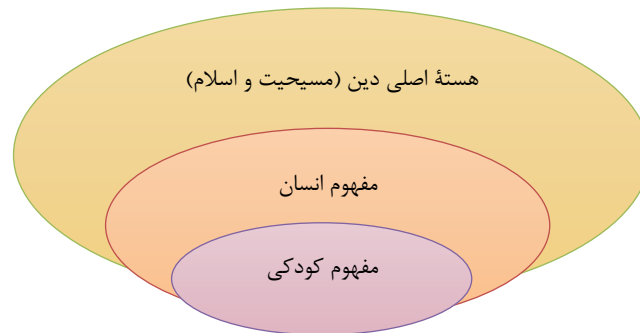
مفهوم «جامعه‌شناسی تطبیقی» در نظریه‌های پیشگامان جامعه‌شناسی، به‌خصوص امیل دورکیم و ماکس وبر، ریشه دارد. دورکیم در کتاب *قواعد روش جامعه‌شناسی* بیان کرده است که همه پژوهش‌های جامعه‌شناختی تطبیقی هستند؛ زیرا واقعیت‌های اجتماعی همیشه منحصر به فرد به حساب می‌آیند، و همگی بیانگر نوعی مقایسه هستند؛ به این معنا، همه تحلیل-

های جامعه‌شناختی تطبیقی هستند (دورکیم، ۱۳۹۷). ماکس وبر حتی بیش از دورکیم نیز به جامعه‌شناسی تطبیقی اعتقاد داشت و این دو به نوعی نمایندگان اصلی نسل اول جامعه‌شناسان تطبیقی بودند. مطالعات وبر در کتاب‌های اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری و جامعه‌شناسی دین نشان می‌دهند که چگونه تفاوت‌های فرهنگ‌ها، دستورالعمل‌های اجتماعی مختلفی را مطرح می‌کنند (وبر، ۱۳۸۸ و ۱۳۹۷). جامعه‌شناسی تطبیقی شامل مقایسه فرایندهای اجتماعی بین دولت‌ها یا انواع مختلف جامعه (برای مثال سرمایه‌داری و سوسیالیست) است. اما به‌طور کلی، دو رویکرد اصلی برای جامعه‌شناسی تطبیقی وجود دارد؛ برخی به دنبال شباهت در کشورهای مختلف و فرهنگ‌ها هستند درحالی‌که برخی دیگر به دنبال تفاوت یا واریانس هستند. برای مثال، مارکسیست‌های ساختاری سعی در استفاده از روش‌های مقایسه‌ای برای کشف فرایندهای کلی نظم‌های مختلف اجتماعی در جوامع مختلف را دارند. خطر این رویکرد این است که زمینه‌های مختلف اجتماعی در جستجوی ساختارهای فرضی جهانی مورد غفلت واقع نشود. یکی از جامعه‌شناسانی که برای درک واریانس از روش‌های مقایسه‌ای استفاده کرده، ماکس وبر است که مطالعاتش سعی در نشان دادن چگونگی تفاوت بین فرهنگ‌ها، ترتیب نظم‌های مختلف اجتماعی است و برخی دیگر همانند دورکیم، جامعه‌شناسی را ذاتاً تطبیقی دانسته و مطالعه جامعه‌شناختی-تطبیقی بهترین شیوه مطالعه و پژوهش‌های متقابل ملی است (Scott, 1949).

پیرو آنچه که مطرح شد، در گام اول روش‌شناختی، می‌بایست هسته اصلی مورد تطبیق در هر دو دین مسیحیت و اسلام را مشخص کنیم. برای فهم کودکی در دین مسیحیت و اسلام به منبع اصلی هر دو، یعنی کتاب‌های مقدس آنها، قرآن و انجیل، رجوع کردیم. تمام تلاش ما بر این بود که به منابع اصیل و دست اول مراجعه کنیم و از تکیه بر تحلیل و تفسیرهای دست دوم و فرعی بپرهیزیم. برای رسیدن به اهداف پژوهش و شناخت مفهوم کودکی از منظر دین مسیحیت و اسلام از دو چیز پرهیز نمودیم.

اول، بحث ما الهیات و داروی در رابطه با حقیقت داشتن یا نداشتن ادیان مورد نظر در این پژوهش نیست. برای همین، کاملاً، با رویه علمی-دانشگاهی به هر دو دین رجوع کردیم و با

تلاش مضاعف، برای رعایت «عینیت ارزشی» به تحلیل و مذاقه جامعه‌شناختی پرداختیم. دوم اینکه، هدف ما پیدا کردن تک‌تک شواهد مربوط به چیستی و چگونگی کودکی در منابع هر دو دین مورد مطالعه نیست. هرچند که از این امر ناگزیر هستیم و برای پرداختن به بحث خود باید شواهد تجربی هر یک را شناسایی، ارائه، تحلیل و مقایسه نماییم. با مطالعه منابع هر دو دین، به‌خصوص قرآن و انجیل، شواهد مربوط به چیستی و چگونگی مفهوم کودکی در هر دو دین را شناسایی نمودیم؛ سپس، شواهد را روبه‌روی هم به تحلیل تطبیقی رساندیم. در گام بعدی، برای پرهیز از «پراکنده‌گویی» و بیان مفاهیم متکثر، در جهت وحدت بحث برآمدیم. به شناسایی «هسته اصلی» یا «مقوله مرکزی» در هر دو گروه شواهد دین مسیحیت و اسلام پرداختیم. در نهایت، برای پیگیری فضای معنایی کودکی در هر دو دین، کانون بحث خود را در مطالعه مفهوم کودکی، مشترک یافتیم که «نگاه به انسان» است. نوع نگاه به انسان در هر دو دین، وجه اصلی مورد تطبیق در پژوهش حاضر است که تعیین‌کننده چیستی و چگونگی کودکی در هر دو دین می‌باشد. پیرو این موضوع، به مرور اسناد از منظر «نوع نگاه به انسان» پرداختیم و پیرو شرح آن، مطالب و شواهد مربوط به چیستی و چگونگی کودکی را نیز تحلیل نمودیم. البته به‌هیچ‌وجه گام‌های ما در تحلیل نوع نگاه به انسان و کودکی مجزا نیستند، زیرا هدف ما بررسی مفهوم انسان در دین مسیحیت و اسلام نیست؛ بلکه راهنمای اصلی ما برای فهم مفهوم کودکی در دین مسیحیت و اسلام، هدف اصلی پژوهش حاضر است. برای تعریف مفهوم کودکی در هر دین، باید در فضای همان دین، نوع نگاه به انسان را شناسایی و پیرو آن چیستی و چگونگی مفهوم کودکی در همان دین را مورد شناسایی قرار داد.



نمودار شماره ۱ زمینه معنایی مورد تطبیق در دین مسیحیت و اسلام برای تعریف مفهوم کودکی

براساس آنچه که مطرح شد، برای بیان چیستی و چگونگی هسته اصلی مورد تطبیق در هر دو دین مسیحیت و اسلام، ابتدا به مرور کلی فضای مفهومی هر دو دین مسیحیت و اسلام درخصوص انسان پرداختیم و در جریان تحلیل آن، رویکرد منحصر به فرد هر دین در رابطه با انسان را از درون اطلاعات و شواهد تجربی، بیرون کشیدیم؛ سپس، کودکی را براساس شواهدی که ربط مستقیم و غیرمستقیم با آن داشتند، از منظر هر دین مشخص و مورد مذاقه قرار دادیم.

یافته‌های پژوهش

در این بخش از پژوهش، یافته‌های خود در جریان تحلیل محتوای اسناد و منابع را ارائه نموده- ایم؛ بیان یافته‌ها با منطق جامعه‌شناسانه بوده و همان‌طور که قبلاً ذکر شد، در بطن خود روندی تطبیقی نیز دارد.

کودک و کودکی در مسیحیت: کودک شر^۱

برای پاسخ‌گویی به این پرسش که «مفهوم کودکی در مسیحیت چگونه است؟» ابتدا به جستجوی مفهوم کودکی در مسیحیت و مرور اسناد و شواهد پرداختیم. در آیه ۱ انجیل آمده است که «انسان به صورت خدا و به شباهت او آفریده شده است.» بنابراین، فرزندان انسان، مقدس و پاک هستند. در تلمود آمده است که «خداوند گفت که انسان را شبیه خود بیافریدم.»؛ مسیحیت برای کودک، عزت و عظمت الهی قائل است. این موضوع در باب‌های اول و دوم سفر پیدایش مورد تأکید قرار گرفته است و نیز، بیان شده که انسان به‌خاطر خلقت در صورت خداوند، دارای قدوسیّت است، چیزی فراتر از بی‌گناهی، یعنی تمایل و اراده انسان به شناخت خدا و انتخاب امر نیک و الهی در سر دوراهی نیک و بد. انسان دارای قدرت اراده و اختیار برای انتخاب نیک

۱. برای نام‌گذاری چگونگی کودکی و نگاه به کودک در دو دین مسیحیت و اسلام، ابتدا از دو اسطوره‌ی دیونوسوس و آپولون استفاده کردیم. این دو اسطوره نام دو ایزد در اساطیر یونان هستند که بیانگر دو امر متقابل بدی و خوبی هستند؛ این مفهوم را نیچه، فیلسوف بزرگ، در مباحث زیبایی‌شناسی خود به‌کار برده است؛ برای بحث بیشتر درخصوص کاربرد آن در رابطه با تحلیل کودکی، که در ادامه نیز به آن رجوع شده، به کتاب زیر مراجعه کنید.

یا امر الهی و بد و امر غیرالهی است. «خدا انسان را مختار آفرید تا مسئول وصول به غایت قوای خویش باشد به طوری که برای عمل به دستورات ذات خود و عدم تبعیت از انجام دستورات ذات خود آزاد بود. انسان قادر بود گناه کند و نیز قدرت خودداری از آن را نیز داشت.» (کتاب مقدس، سفر پیدایش، ۷: ۳۰). اما، آدم و حوا، به عنوان اولین مخلوقات بشری، در دوراهی انتخاب نیک و بد، مرتکب «گناه نخستین» شدند. «گناه یعنی مبارزه با عدل و انصاف خدا، نابود ساختن رحمت او، ریشخند صبر او، ناچیز شمردن قدرت او، تحقیرکردن صحبت او و اهانت به مشیت الهی و عیب‌جویی از حکمت او» (همان). پذیرفتن اغوای مار از طرف آدم و حوا و خوردن از میوه درخت معرفت نیک و بد، برخلاف خواسته خداوند و نخستین گناه انسان بود. براساس کتاب مقدس، خداوند «درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد را در میان باغ قرار داد و به آدم اجازه داد که از تمام میوه‌های باغ جز میوه‌های درخت معرفت نیک و بد، استفاده نماید و مرگ را به عنوان نتیجه عدم اطلاعات بدو یادآور گردید» (کتاب مقدس، سفر پیدایش، ۲: ۹-۱۱). علاوه بر این، در کتاب حکمت یسوع بن سیرا، که یکی از کتاب‌های آپوکریفایی عهد قدیم است، آمده که «گناه با زن آغاز گشت، و به سبب اوست که جملگی می‌میریم.» (حکمت بن سیرا، ۱۳۸۴: ۱۰۷). جنس مؤنث عاملیت اصلی گناه نخستین انسان شمرده شد که به دنبال آن کودکان مؤنث نسبت به کودکان مذکر، مورد کم‌ارزشی و طرد قرار گرفتند.

بر اثر گناه نخستین، انسان از آستانه الهی به زمین «هبوط» کرد. «انسان وقتی هبوط نمود، قدرت خود را برای خودداری از گناه از دست داد؛ و خدا به او فرمود تو خاک هستی و به خاک برمی‌گردی.» (کتاب مقدس، سفر پیدایش، ۷: ۳۰ و ۵: ۶؛ کتاب ایوب، ۱۴: ۴). بنابراین با گناه نخستین و هبوط، انسان از الطاف الهی محروم و مستجوب عواقب بسیاری شد. «خدا به آدم فرمود، زمین زیر لعنت قرار خواهد گرفت و تو تمام ایام عمرت با رنج و زحمت از آن کسب معاش خواهی کرد.» (کتاب مقدس، سفر پیدایش، ۳: ۱۷). براساس سفر پیدایش، عقوبت از لحاظ جسمی، روانی و اخلاقی است و برای همهٔ ابنای بشر، که به صورت درد و رنج است، می‌باشد. در راستای بیان این عقوبت‌ها، در کتاب چهارم عزرا (۱۰۰۰ میلادی) آمده است که بر او حکمی از احکامات را راندی، اما او از آن سرپیچی کرد و تو بی‌درنگ مرگ را برای او مقرر داشتی (توماس،

۱۳۸۷). در مکاشفات باروک (قرن دوم میلادی) آمده است: «هنگامی که آدم مرتکب گناه شد و حکم به مرگ کسانی داده شد که قرار بود به دنیا بیایند تعداد کسانی که تولد می‌یافتند از دیاد یافت.» و نیز گفت، «هنگامی که آدم خطا کرد، به یک‌باره مرگ پا به عرصه هستی گذاشت» (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۱۶). از نظر آگوستین «هر انسانی از لحظه زاده شدن، گناه نخستین را به ارث می‌برد و این دلیل آلودگی روح و جسم انسان‌ها و محکومیت آنها به مرگ است» (کودنگ، ۱۳۸۶: ۱۰۶-۱۰۷). در نهایت، به نظر کتاب مقدس «بر اثر گناه نخستین آدم و حوا، همه چیز دچار فساد و تباهی گشت» (کتاب مقدس، رومیان، ۱۲:۵) یعنی ذات اخلاقی کودک فاسد و گرایش به بدی پیدا کرد. لذا براساس کتاب مقدس «آدمی نیست که گناه نوزد.» (کتاب مقدس، اول پادشاهان، ۴۶:۸). حال برای پاک شدن کودک از گناه نخستین، تعمیر یک راه است. براساس کتاب مقدس، «در تعمیر، گناهان شسته می‌شوند و بدین‌سان مرگ نابود می‌گردد. زیرا گناه که برداشته شد، مجازات گناه نیز برداشته می‌شود. به این دلیل تربیت انسان مجدداً به شباهت خدا در می‌آید؛ چراکه در ابتدا به‌صورت او آفریده شده بود، اما شباهت انسان به خدا با ابدیتش ربط دارد، چون‌که انسان آن روحی را که خدا در ابتدای خلقت در او دمیده به سبب سقوط از دست داد، اما دوباره بازپس می‌گیرد» (مک‌گراس، ۱۳۸۵: ۴۹۶). به نظر پولس «همان‌طور که به علت گناه آدم مرگ به این دنیا آمد، در اثر کار نجات‌بخش مسیح نیز زندگانی پس از مرگ نصیب ما شد. همه ما می‌میریم زیرا نسل گناهکار آدم هستیم. چون هر جا گناه باشد مرگ نیز وجود دارد» (Pfandl, 1988: 21-22). با وجود اینکه «تعمیر» که راهی برای شستن گناه نخستین و پاکی کودک و انسان متولد شده از آن است، از نظر کتاب مقدس، تنها راه نجات کودک به‌دست خداست، لذا کودک نیازمند «فیض» از طرف خدا برای بخشیده شدن و احیاء است و آگوستین فیض را توجه و امداد الهی می‌داند، «فیض همان بذل و توجه بی‌حد و حصر خداوند نسبت به کودک، بی‌آنکه انسان استحقاق آن را داشته باشد است» (کتاب مقدس، یوحنا ۵:۱۵).

اما «آیا در مسیحیت ذات یک کودک جدا از خدای خود است؟» باید گفت که در مسیحیت، نجات‌بخش نهایی حضرت عیسی مسیح است. در انجیل یوحنا، عیسی به کلام یا لوگوس، مجسم خدا، تعریف شده است: «در ازل کلمه بود. کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا بود. از ازل

کلمه با خدا بود. همه چیز به وسیله او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد. حیات از او به وجود آمد و آن حیات، نور آدمیان بود. نور در تاریکی می تابد و تاریکی هرگز بر آن چیره نشده است. پس کلمه انسان شد و در میان ما ساکن گردید. ما شکوه و جلالش را دیدیم. شکوه و جلالی شایسته فرزند یگانه پدر و پر از فیض و راستی» (انجیل یوحنا، باب ۱، آیات ۱-۵ و ۱۴). براساس تعالیم مسیحی، مسیح شخصیت دوم تثلیث اقدس و بعد حلولی یا درون‌باشنده خداست. دکتر فاتحی^۱ در این باره می نویسد: «این حلول، حلولی است در تاریخ، خدای مسیحیان در عین حال که بی نهایت از همه مخلوقات خود برتر و با همه آنها متفاوت است، ولی با آنها بیگانه نیست. بلکه چون ذات او محبت است، عار ندارد به مخلوق خود نزدیک شود و حتی با او یگانه گردد. انجیل بی پروا و کاملاً برخلاف انتظار، اعلام می دارد که خدا در یک شخصیت تاریخی، یعنی عیسای ناصری، حلول کرده است. خدا بشریت را به خود گرفته و در سیمای یک کودک به جهان ما قدم گذاشته است. مسیحیان به پیروی از انجیل، این بُعد دوم از وجود خدا را، که در تاریخ حلول می کند، «پسر» می خوانند» (انجیل یوحنا ۱، ۱). او همچنین می نویسد: «خدا در بُعد دوم وجود خود، یعنی «پسر»، در تاریخ ظاهر شده تا پسران و دختران گمشده خود را جستجو کند. او رنج کشیده و بر صلیب جان داده است» (فیلیپیان، باب ۲، آیه ۶). براساس تعالیم مسیحیت و کتاب مقدس، مسیح دارای الوهیت می باشد (کتاب اعتقادات آرمینیوسی)^۲ و با خدای پدر (شخصیت اول تثلیث اقدس) و روح القدس (شخصیت سوم تثلیث اقدس) هم ذات است. «او کلمه خداوند است و کلمه جسم پوشید در میان انسان‌ها آمد. او تنها نجات‌دهنده است. عیسی خود در انجیل‌ها می گوید من و خدا یکی هستیم» (یوحنا ۱: ۱۴؛ طهماسبی، ۱۳۸۳: ۹۵). بنابراین کودک هم ذات خداوند پنداشته می شود.

براساس آنچه که از مسیحیت گفته شد، کودک واجد گناه نخستین و ذاتاً واجد شرارت است. کودک بد زاده می شود؛ نفس شرور و سرکش او باید مورد کنترل قرار بگیرد. پنداشت چنین ماهیت شروری بر پایه فرض شرارت اولیه یا انحراف و گمراهی در درون کودک مبتنی

۱. برای مطالعه بیشتر به فاتحی، مهرداد (۲۰۰۷)؛ تثلیث، نشر اینترنتی، مراجعه کنید.

۲. کتاب اعتقادات آرمینیوسی

است^۱ که با پیش‌فرض شاهزاده شراب، عیاشی و بدویت مبتنی بر نگرش «گناه نخستین آدم» مورد نظر قرار می‌گیرد. پیرو همین امر در مسیحیت، تصور می‌شود کودکان به صورت یک نیروی مادی خودرأی و یک‌دنده، پای بر جهان می‌گذارند؛ آنها آکنده از شیطنت هستند و شرارتی بالقوه در سر دارند. هرگاه در هر بخشی، جهان بزرگسال به کودکان امکان دهد که از مسیر مناسبی منحرف شوند، که نقشه جهان انسانی برای آنها ترسیم کرده، این نیروی بنیادی در آنها به حرکت در خواهد آمد. چنین کودکانی نباید با افراد ناباب معاشر باشند، عادت‌های نامطلوب کسب کنند یا عاطل و باطل بمانند. تمام این زمینه‌ها و شرایط، مفردی برای بروز نیروی اهریمنی درونی فراهم می‌آورند که البته نه تنها برای کودک بلکه برای کل جامعه ویرانگر خواهد بود. کودک تا آنجا که خشنودی را دوست دارد و کامروایی خود را می‌ستاید، شر است و کار کاملاً سخت و طاقت‌فرسایی است که هر شی یا درواقع، هر موضوعی از دلزدگی او جلوگیری کند. سروصدایی که کودکی به‌شمار می‌آید، بیانگر آرایه خودباورانه‌ای ثابت قدم و مصمم از خواسته‌هاست که در ارتباط با آن، تمام علایق دیگر نقش حاشیه‌ای می‌یابند و همه موارد بروز تمام موجودات دیگر تابع برآوردن این منظور می‌شوند. مسیحیت سهم چشم‌گیر و مهمی در این شیوه برخورد با کودک دارد، چنان‌که شپمن^۲ (۱۹۸۲) خاطر نشان کرده است که افت آهنگ مرگ‌ومیر نوزادان به یمن فرارسیدن دوران مدرن از اضطراب و نگرانی ما درخصوص لطف خداوند در دوران اولیه برای زنده نگه‌داشتن بچه‌ها کاسته است. آریه ما را به دیدگاه قرن شانزدهمی به کودک، به‌عنوان موجودی ضعیف متوجه می‌کند، که توأم با عمل «قنذاق‌پیچ کردن» بود اما این ضعف به‌معنای آسیب‌پذیری نبوده بلکه در اینجا ضعف در قالب‌پذیری رفتاری انعطاف و «تحت‌تأثیر واقع شدن آسان» آورده شده است.

اما «باید با کودک شر چه کرد؟» باید گفت که تربیت فرزند از راهنمایی اخلاقی قاطعانه و از راه دور و همچنین از طریق هدایت جسمانی مهم می‌شود. یک دیدگاه سختگیرانه به کودک

۱. چنین ماهیت شروری در اساطیر یونانی «دیونوسوس» نامیده می‌شود. دیونوسوس بیانگر ذات شر است. لذا برای نگاه به فرزند انسان و کودکی در مسیحیت، این مفهوم بسیار گویاست. هرچند منظور از کاربرد این مفهوم در این پژوهش، بیان اثرپذیری اساطیر و مسیحیت از یکدیگر نیست بلکه تلاشی برای بیان مفهومی مشخص و گویا در جهت پرهیز از توضیح‌های تفصیلی بی‌درپی است.

ناشی از این دوران، در قالب سنت این تصویر پایدار مانده است و آن عبارت است از دیدگاهی که جامعه‌پذیری را در حکم تقریباً یک نبرد می‌نگرد اما قطعاً شکلی از درگیری و تنازع در جایی است که موضوع سرسخت و خود رأی باید «کوتاه بیاید»، اما این همه به‌خاطر خیر و صلاح خودش صورت می‌پذیرد. این مبارزه‌خشن در راه پرورش کودک شرور در سرتاسر دوران پیوریتانیسم (پاک دینی) قرن ۱۷ م، ادامه داشت که حکم می‌کرد برای جلوگیری از ضایع شدن کودکان، ترکه‌ها را نباید کنار نهاد. حتی تا قرن ۱۹ م، با شور و هیجانی مسیحی این نگاه ادامه یافت که به نبرد علیه گواهی باده‌نوشی و مستی، ولگردی یا کودکی در هر جایی که پیش می‌آمد، دست می‌زد و مبارزه به راه می‌انداخت. دیکنز سرچشمه عظیم و پردامنه چنین داستان‌هایی از خشونت نهادینه شده نسبت به جوانان است و کورنی مجموعه‌ای دقیق از این تصویر کودکی و تحلیل آن را در محاصره مادی‌گرایی از طریق ادبیات فراهم می‌آورد.

نمود کودک شرور در عرصه هنر و ادبیات نمایان است. در این بافت، انزوا، بیگانگی، تردید و کشمکش روشنفکرانه، مشاهده جذابیت کودک، به‌عنوان یک زمینه ادبی، دشوار نیست. کودک ممکن است در حکم نمادی از ناخشنودی هنرمند نسبت به جامعه‌ای جلوه کند که در حق وی چنین خشن رفتار می‌شد. در جهانی که به‌طور فزاینده‌ای به سمت ارزش‌های سودجویانه و ماشین‌شدن می‌رود، کودک را می‌توان نمادی از قدرت تخیل و حساسیت دانست، نمادی از طبیعت، که نیروهای خارجی در جامعه را به‌طور فعالی، برای طبیعت‌زدایی کردن از انسان برمی‌انگیزد. هنرمند از طریق کودک می‌تواند آگاهی‌اش را نسبت به کشمکش بین بی‌گناهی انسان و فشارهای فزاینده تجربه اجتماعی بیان کند. هرگاه موضوع محوری هنرمند درحقیقت، مربوط به سازگاری بود، می‌توان احتمالاً هم‌ذات‌پنداری بین هنرمند و آگاهی و هشیاری کودک را مشاهده کرد که غالباً مشکل و سرچشمه اصلی رنج او در انطباق و سازگاری با محیط است. در پس کودکی، تصویر کامل عدم امنیت و انزوا، هراس و سردرگمی، آسیب‌پذیری و خشونت پنهان نهفته است (Coveney, 1957: 31-32).

اما «حضور کودک شرور در عرصه زندگی اجتماعی چگونه بود؟» کودک شرّ در نتیجه کار در کارخانه، کر و کور و استثمار شد و تا دهه ۱۸۵۰ م، به‌تنهایی در بریتانیا، هنوز هم با جارو و

لوله پاک‌کن به داخل دودکش‌ها و لوله‌های بخاری فرستاده می‌شد. خوب است به آنچه من کودک شرم می‌نامم در حکم تصویری از زمان گذشته، مجموعه‌ای از ایده‌های متعلق به مردم بدوی‌تر و ساده‌تری نسبت به خودمان در حال حاضر، که تا حدی هم همین‌طور است، توجه کرد. نباید پوشش این جهانی نظام‌مند روح و روان را از نظر دور داشت که روان‌کاوی در قرن گذشته، آن را به‌کار گرفته و توصیه کرده است. این فروید بود که تصویر کودک را در این اواخر، عمیقاً از طریق مفهوم نهاد و در ارتباط با نظریه‌اش در خصوص میل جنسی دوران کودکی تدوین کرد. از سه‌گانه تشکیل‌دهنده «خویش‌تن» در نزد فروید، خود برتر به‌معنای مالکیت اشتراکی، خود قلمرو بزرگسالان، و نهاد^۱ (همراه با همتای بزرگسال نابالغش_ «روان‌پریشی») قلمرو ویژه کودک به‌شمار می‌آیند. چنان‌که می‌دانیم، نهاد سرچشمه و منشأ زیست‌مایه‌ای (لیبیدیوی) امیال ارضا نشده است. این نیروی محرک نهفته است که در حکم منشأ همه خلاقیت‌ها عمل می‌کند و با همه اینها باید فرونشانده یا «سرکوب» شود به‌گونه‌ای که آدم‌ها بتوانند در ارتباط با یکدیگر زندگی کنند و به ناسازگاری متقابل سامانه امیالشان توجه نمایند. قید و بندهای اجتماعی در این سرکوب ماندگار می‌شود؛ حکایت آن و استلزام‌هایش برای کودک‌پروری، اگر دقیق‌تر بنگریم، آشناس. روایت فروید، تأثیری عالم‌گیر بر درک کودکی داشته است؛ به قول میلار: «ما شناخت بنیادی از اهمیت دوران اولیه کودکی را برای تمام عمر مدیون زیگموند فروید هستیم، کشفی که احتمالاً برای هر جامعه‌ای در هر دوره‌ای از تاریخ معتبر است» (Millar, 1995: 5).

درواقع، در باور کودک‌شور^۲ چنین فرض می‌کند که شرارت، شیطنت، فساد و پستی عناصر اولیه و اصلی در موجودیت کودک هستند. بنابراین، دوران کودکی، متنی که در آن غیریت^۳ و تمایز کودک از بزرگسال برطرف می‌شود، باید با اعمال محدودیت بر این تمایلات و آمادگی‌های منفی بالقوه شکل بگیرد. به‌ویژه این تمایلات باید از طریق اعمال برنامه‌های تنظیمی و تنبیهی از وجود

1. Id

۲. این موضوع در کتاب جیمز، آلیسون؛ کریس جنکس؛ آلن پورت (۱۳۹۳)، جامعه‌شناسی دوران کودکی: نظریه-پردازی درباره‌ی دوران کودکی، ترجمه علیرضا کرمانی و علیرضا ابراهیم‌آبادی، تهران: نشر ثالث در صفحات ۳۳-۳۹ نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

3. Otherness

کودک دفع شوند. براساس روشی که توسط میشل فوکو، برای انسجام بخشیدن به رفتارهای کودک و کنترل اجتماعی او مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است؛ بهترین روش برای آموزش صحیح کودکان، روشی است که بتواند آنها را به‌عنوان بزرگسالانی مطیع و تعلیم‌پذیر بار آورد. افراد مطیع و تعلیم‌پذیر شهروندانی خوب و افرادی انعطاف‌پذیر در برابر نظم اجتماعی‌اند و در این مدل کلاسیک (که درحقیقت هیچ‌گونه تئوری و نظریه‌ای درباره زندگی درونی را شامل نمی‌شود)، جسم کودک اولین و اصلی‌ترین مکان^۱ دوران کودکی را آشکار می‌کند. فوکو معتقد است که عصر کلاسیک، جسم (بدن) را مفعول یا موضوع و هدف قدرت تشخیص داد. بنابراین و با چنین طرز فکری، پیدا کردن علائم و نشانه‌هایی که آشکار می‌کند در عصر کلاسیک، به جسم پرداخته شده، جسمی که با استادی تمام شکل و آموزش داده می‌شود، جسمی که اطاعت می‌کند، واکنش نشان می‌دهد، مهارت پیدا می‌کند و قوا و نیروی خود را افزایش می‌دهد، آسان است (Poucault, 1977: 136). اساس و پایه‌های ماندگار چنین تصویری نسبت به کودک شرور^۲، در دکترین «گناه نخستین بشر»^۳ ریشه دارد. در این مدل، چنین گمان می‌رود که کودکان انرژی مادی خودسرانه‌ای هستند که وارد این دنیا می‌شوند اما هنگام بررسی این موضوع، که این خودسرانگی، هم کلی و هم ضروری باید در نظر گرفته شود یا خیر؟ دریافته‌اند که این خودسرانگی تعمدی نیست. علاوه بر این، کودکان شبه‌دیوهای^۴ بالقوه‌ای از نیروها و قوای تاریک تصور می‌شوند که اگر به علت عدم توجه کافی یا رها کردنشان به حال خود، دنیای بزرگسال به آنها اجازه انحراف و دورشدن از جاده باریک و مستقیمی را بدهد که تمدن‌گرایی^۵ برای آنها به ارث گذاشته است، در معرض فعال شدن و به حرکت درآمدن قرار می‌گیرند. اینکه آزادی این نیروها، آسایش و رفاه خود کودک را به مخاطره می‌اندازد، موضوعی آشکار است و علاوه بر این، شاید به‌ویژه، پایداری و ثبات مجموعه بزرگسالی، آن نظم و ثبات اجتماعی را که کودکان به مرور آرزوی رسیدن و کسب آن را خواهند کرد نیز مورد تهدید قرار دهد. چنین افسانه‌ای از وجود نیروهای اولیه به‌صورت یک موضوع قدرتمند در

1. Site
 2. Evil child
 3. Adamic original sin
 4. Demonic
 5. Civilization

ادبیات و سینمای معاصر در آثاری از قبیل *سالار مگس‌ها*^۱ (Golding, 1958) و (Trevor, 1976)، *کودکان دینماوت*^۲ و *فیلم جن‌گیری*^۳ در برداشت‌های معاصر و عمومی روزمره از توانایی و ظرفیت کودک برای قتل، کشتار و ارتکاب جنایت باقی مانده است. مجموعاً تمام این نکته‌ها به کودک شر اشاره می‌کنند.

اینکه «چرا در مسیحیت، کودک، مهار گسسته و شر است؟» زیرا به همان اندازه که لذت را دوست دارد به خود لذتی^۴ نیز اهمیت می‌دهد و در برابر هر موضوع یا درواقع، عاملی که از لذت کامل او جلوگیری کند، صف‌آرایی می‌کند. گریه‌های غریزی که در طول دوران کودکی شنیده می‌شود، بیانگر خودمحوری^۵ ساده‌دلانه در برابر تقاضاها و نیازهایی است که در ارتباط با آنها، تمام علائق و نیازهای دیگر قابل فهم و درک می‌شوند و برای رسیدن به این هدف، تمام ابعاد وجودی و شخصیتی دیگر (کودک) همدل و همراه می‌گردد (Jenks, 2005). بنابراین، در درون این مقوله، علاوه بر اینکه طرد مخالفت و عدم سرسپردگی مطرح است و پیرو کارکرد دین بیان می‌دارد که دین مسیحیت در راستای ایجاد همبستگی و هماهنگی در جامعه است و مهم‌ترین گام آن در تربیت و بازتولید کنشگر مطیع از همان کودکی است؛ این نگرانی و ایده نیز وجود دارد که کودکان شرور باید از محل‌های خطرناک اجتناب ورزند؛ چرا که ممکن است دچار دوستان و همراهان نامناسب شوند، عادت‌های ناشایست و زشتی پیدا کنند، تنبل و تن‌پرور بار آیند و در نتیجه، به جای حضور در صحنه‌های مختلف، فقط از دور به ارائه نظر درباره آن پردازند. محل‌های خطرناک، از محل‌های خرید تا خانواده‌های نابهنجار، محل‌هایی هستند که از آزادی بالقوه نیروهای شبه‌دیوی که از قبل در درون جسم و ذهن کودک موجود است، نهایت استفاده را می‌برند و به طرح توطئه‌های مختلف در این باره می‌پردازند. این امر پیرو پیشگیری، جمع‌های کودکان را جمعی شرورانه تعریف می‌کند که باید با پراکنده نمودن کودکان، این خطر بالقوه را از بین ببرد.

-
1. The Lord of Flies
 2. The children of Dynmouth
 3. The exorcist
 4. Self- Gratification
 5. Solipsistic
 6. Jenks, Chris (2005), *Childhood*, Routledge.

«منبع پراکنده نمودین کودکان برای پیشگیری از بروز و تقویت شرارت در آنها کدام است؟» اصلی‌ترین منبع چنین قدرتی برای پراکنده کردن کودکان، والدین با دانش هستند و کودکان می‌توانند این دانش و متعاقباً قدرت را تنها زمانی کسب کنند که خودشان عاقبت والد شده باشند. والدین، به‌عنوان قدرت مافوق کودکان، آنها را از بدترین و مضرترین بی‌اعتدالی‌ها و افراط‌ها مصون نگه می‌دارند و بدون فشار و قدرت والدین، زندگی کودک دچار هرج‌ومرج می‌شود. اگرچه ریشه چنین بحث‌هایی به قرن ۱۷ م، برمی‌گردد، این موارد هنوز در بحث‌ها و مناظرات عمومی امروزی دربارهٔ کودک نیز قابل مشاهده است. امروزه، علت اصلی رفتار نامنظم و بی‌قاعدۀ کودکان یا زندگی کودک معاصر را، که با انزوا و تجرد، خوی حیوانی، فساد و ناپاکی همراه است و هیچ کنترلی بر آنها اعمال نمی‌شود، از هم‌گسستگی و ناپایداری خانواده و همچنین از بین رفتن ریشه‌های خانوادگی می‌دانند. مسیحیت عهد عتیق نیز با چنین ایده‌هایی هم‌عقیده است (در نظریات خود پیوسته این ایده‌ها را منعکس می‌سازد و بُعد مهم دیگری را به تصویر کودک شرور می‌افزاید). در این نظریات، راهنمایی‌های والدینی، خداوند_والدینی^۱ و والدتباری^۲، ابزار مؤثری برای معرفی روش‌های خشک و بی‌عاطفه قادر مطلق به جوانان است و خود را به‌عنوان یک سنت ماندگار در تربیت و پرورش کودک معرفی کرده، همان‌طور که شیپمن (۱۹۷۲) اظهار داشته است، این موضوع با کاهش فوق‌العاده در میزان مرگ‌ومیر کودکان و فرایند غیرعاطفی نادینی‌گرایی^۳ حاصل از مدرنیته، که نگرانی کلی دربارهٔ تأیید و توفیق اجتماعی کودک را کاهش داده، مغایر است. آریز (۱۹۶۲)، در بیانیهٔ خود در قرن ۱۷ م، توضیح داد که همه کودکان را متمایل به شرارت می‌دانند و معتقد بود که این علامت ضعف کودک است. کودک هیچ عزم و اراده‌ای از خود ندارد و به‌راحتی دچار انحراف و فساد می‌شود. چنین عقیده‌ای باعث رشد و گسترش عمل «سقط جنین» و «تنبیه»^۴ شد. سقط جنین نابودی شرارت کودک در نطفگی است. تنبیه از طریق اجبار و تحت فشار قرار دادن جسم کودکان، آمادگی و تمایل آنها برای خودسری و خودرأیی را تحت کنترل در می‌آورد. با وجود این، کار «تنبیه کودک» را می‌توان از

1. God Parental
2. Loco Parental
3. Secularization
4. Coddling

جنبه‌ی تعلیمی آن به‌عنوان استعاره‌ای برای نوعی شیوه‌ی سرپرستی و تربیت، که امیال و رغبت‌های کودکان را محدود می‌سازد، تعبیر کرد. این عمل راهنمایی و پرورش فیزیکی خشن و سخت-گیرانه جوانان تعریف می‌شود. با شکل‌گیری مدل کودک شرور در قرن ۱۶، چنین اقدامات اجتماعی سازنده‌ای، شکل یک منازعه را به خود گرفت و نوعی رابطه‌ی ستیزه‌جویانه بین کودک و بزرگسال را پایه‌ریزی کرد که تا حد زیادی مشابه روشی بود که انسان با هدف تأکید بر تفکر طبیعی بودن وجود حیوانات خانگی در دنیای فرهنگی بزرگسال، به رام‌کردن آنها پرداخت (Stone, 1979).^۱ ذوق و شوقی که مذهب پروتستان، در قرن‌های ۱۶ و ۱۷ م، برای انجام اصلاحات و شکل‌بندی‌های بزرگتر با خود به همراه داشت به چنین خشونت‌ها و سخت‌گیری‌ها و در واقع وحشی‌گری‌هایی در تربیت و پرورش کودک، توجهات ایدئولوژیک قدرتمندی بخشید از جمله فلسفه‌ی توماس هابز (قرن ۱۷ م)^۲ در رابطه با اینکه انسان ذاتاً به بدی و شرّ گرایش دارد منجر به تقویت نگاه بدبینانه به کودکان و تقویت رویکرد شرانگاری شد. و علاوه‌براین، در آن دوره، اکثر جریان‌های اجتماعی ظالمانه، همانند مذهب پروتستان، معتقد بودند که کنترل‌های شدید و سخت‌گیری‌هایی که روی موضوع (در این مورد کودک) اعمال می‌شود، به‌خاطر او و به‌نفع او است. پروتستان‌یسم معتقد بود که کودک باید به سبب این رفتاری که با او می‌شود، سپاسگزار باشد. اگرچه پروتستان‌یسم، به‌عنوان یک مذهب و کلیسای رسمی، خاصیت خود را از دست داد، عناصر و ایده‌های اخلاق‌گرای پروتستانی همراه با مسیحی‌گرایی، به قرن ۱۹ م، نیز سرایت کرد و باعث پی‌ریزی قوانین حمایت از فقرا^۳ و یک سری مبارزات علیه نوشیدنی‌های الکلی شد و این درحالی بود که هنوز این اعتقاد وجود داشت که کودکان به تربیت و اصلاح شدید نیاز دارند. بدین ترتیب، بیشتر آثار ادبی این دوره از کودک شرور به‌عنوان نماد اخلاقیات از مد افتاده، دوچهره و ریاکارانه، که باعث تداوم اعمال ضد دموکراتیک می‌شد، استفاده می‌کردند. برای مثال، در داستان‌های دیکنز این خشونت نهادینه شده علیه کودکان و جوانان، عمل و محدودیتی اخلاقی به تصویر کشیده شده است و در اواخر قرن ۲۰ م، ما شاهد

1. Stone, L (1979), *The Family, Sex and Marriage in England 1500- 1800*, Harmonds worth: Penguin.

2. Thomas Hobbes

3. Poor Laws

سیاست‌های مشابهی از فشارها، اجبار، منع و اعمال شوک‌های تند و تیز علیه کودکان هستیم تا درس‌های مناسب و مطلوبی، که به نفع خود کودک و آینده خودمان است، به آنها داده شوند.

«در باور به کودک شرور، نهاد خانواده به کودک چه واکنشی دارد؟» در فضای معنای باور به کودک شرور (برداشتی از استرینس، ۱۳۸۸؛ جنکس، ۱۳۸۸ و Meyer, 2007) و شیطانی، کودکان موجوداتی سربار و مضر هستند که خانواده یا بزرگسالان ملزم به تأمین آنها می‌باشند. در این فضای معنایی، مرگ کودکان و/یا حتی کشتن آنها به وسیله بزرگسالان، در رویه‌هایی مانند سقط جنین یا نوزادکشی، معمول و امری رایج و پذیرفته شده است و در صورتی که بزرگسالان یا والدین خواستار مرگ کودکان باشند، می‌توانند به حیات آنها پایان دهند. این کودک‌کشی می‌تواند جنبه غیراعتقادی مانند کاهش مخارج خانواده یا جنبه اعتقادی مانند قربانی کردن کودکان برای رضایت خدایان یا رفع خشونت اهریمنان به خود بگیرد. مرگ و تجربه مرگ در این نظام معنایی برای کودکان رایج است، آنها شاهد مرگ اطرافیان هستند، رابطه و وابستگی عاطفی با والدین اندک است و کودکان عموماً از نظر عاطفی منزوی و تنها هستند؛ شبکه دوستی کودکان گسترده است و معمولاً مبتنی بر گروه‌های همسال یا تفکیک جنسیتی نیست بلکه نامنظم و به شدت سست هستند. بازی برای کودکان امری رایج است اما منظم نیست یعنی ممکن است توسط کار و... تحت شعاع قرار بگیرد به شکلی که در زندگی کودک محدود و/یا حذف شود. کودکان ممکن است حتی خرید و فروش شوند و بزرگسالان این حق را دارند که کودکان را بفروشند و/یا سرپرستی آنها را به دیگران واگذار کنند. کودکان زمانی که شرمتصور شوند، کلیه نیازهای جسمی، روحی و روانی آنها مغفول واقع شده و معمولاً از طرف اطرافیان به حال خود رها می‌شوند. در نتیجه، در چنین شرایطی، سوءتغذیه، بیماری‌های روانی، تحقیرشدگی، طرد و رهاشدگی، سرکوب عزت‌نفس و... اموری شایع در بین کودکان هستند. جامعه نیز به بهبود وضعیت و رشد زیرساخت‌های سلامت جسمی و روانی کودکان، از جمله توسعه پزشکی و سلامت کودک اهمیتی نمی‌دهد. سپرده شدن به دایه، دوری از مادر و تحت مراقبت بودن دایه‌های پیر از جمله این موارد است. قنذاق‌پیچ کردن کودکان و/یا سوراخ کردن گوش آنها برای خارج شدن نیروهای اهریمنی نیز بیانگر اعتقاد به شرمت بودن کودکان و مستحق آزار و اذیت و

رنج‌کشیدن آنهاست. کودکان در رویکرد شراکت‌آمیزی، از همان اوایل کودکی، به‌کار گماشته می‌شوند، آنها مجبورند کارکنند، تولید و درآمد داشته باشند، کودکان در مزارع، کارخانه‌ها، خانه‌های دیگران و حتی خیابان‌ها باید کار کنند و خود و خانواده‌شان را تأمین مالی کنند، در این شرایط، حتی تکدی‌گری کودکان هم شایع است. کودکان در شرایط سخت یا آسان به‌کار گمارده می‌شوند و حاصل کار آنها را بزرگسالان، که عموماً والدین هستند، می‌گیرند. لذا استثمار نیروی کار و/یا استثمار اقتصادی کودکان امری رایج می‌شود که حتی جنبه مشروع پیدا می‌کند به‌شکلی که معمولاً استثمارگران آنها والدین یا اعضای خانواده آنها هستند. در باور به کودک شر، موضوع آموزش، تربیت و تحصیل برای کودکان مطرح نیست، زیرا کودکان یا آنقدر مورد اهمیت و توجه نیستند و/یا اصلاً هزینه مالی و زمانی صرف شده برای آموزش و تحصیل آنها را بزرگسالان رد می‌کنند. در نتیجه، کودکان صرفاً در خانواده آموزش می‌بینند که حداقلی و جنبه تربیتی-سنتی دارد، که معمولاً با تنبیه‌های شدید همراه است. مکانیسم تنبیه و خشونت برای تربیت و آموزش کودکان امری رایج است که می‌تواند جنبه جسمی یا روحی-روانی داشته باشد. کودکان عموماً بدکردار تصور می‌شوند و داوری رفتاری آنها سختگیرانه است، یعنی تخلفات آنها را قوانین حاکم به‌شدت مورد قضاوت قرار می‌دهد و کودکان، مستحقان تنبیه، مورد کنترل، نظارت و مجازات واقع می‌شوند. در باور به کودک شر، کودکان اهمیتی ندارند، نام‌گذاری و هویت‌بخشی به آنها مورد توجه نیست؛ کودکان معمولاً بازه‌های زمانی کودکی‌شان به‌دقت در نظر گرفته نمی‌شوند، تاریخ تولد، دوران‌های کودکی و مسائل نوجوانی یا بلوغ مورد توجه نیستند، کودکان به‌سرعت وارد بزرگسالی می‌شوند زیرا بزرگسالی هدف و ارزش است.

«در باور به شرّ بودگی کودک، روابط کودکان با بزرگسالان چگونه است؟» در این فضای معنایی بزرگسالی منبع عقل و خرد و دانش و تجربه است و کودکی محروم از این منابع، لذا بزرگسالی هدف و کودکی وسیله یا محل گذری برای رسیدن به بزرگسالی است (خسرونژاد، ۱۳۸۴: ۱۵۴-۱۶۸). در نتیجه، سلطه و کنترل کودکان از طرف بزرگسالان امری طبیعی و مشروع است، به شکلی که بزرگسالان حق تصمیم‌گیری برای زنده‌ماندن یا مرگ کودکان، تنبیه و خشونت، آموزش، کار، ازدواج، استقلال و... کودکان را دارند. در این جوامع نیز کودکان

بزرگسالانی بالقوه در نظر گرفته می‌شوند، و کودکی در تقابل و مقایسه با بزرگسالی تعریف می‌شود و ارائه تعریف کودکی را نیز بزرگسالان انجام می‌دهند. بنابراین، کودکی مفهومی وابسته به بزرگسالی و بزرگسالان است و از خود استقلال معنا و مفهوم ندارد. در باور کودک شر، کودکان از نظر جنسی تحت انقیاد بزرگسالان هستند، این امر می‌تواند به صورت نظارت و محرمیت جنسی، ازدواج زودهنگام، غلام‌بیچگی و حتی الزام به ارائه خدمات جنسی به بزرگسالان، تجاوز و حتی ناقص‌سازی جنسی همانند خواجه‌گی و ختنه دختران باشد. آزار و اذیت کودکان امری رایج است و به هیچ‌وجه مسئله‌مند، مورد اعتراض و/یا منفور نیست بلکه طبیعی و معمول است. کودکان در این جوامع به‌طور جدی، قربانیانی خاموش در خانواده و جامعه هستند.

رویکرد شر و بدانگاری اگرچه به یک دوره تاریخی خیلی قدیمی مربوط است، اما توانسته در جرم‌شناسی معاصر^۱، اخلاق‌گرایی عمومی^۲ و بحث‌های امروزی دربارهٔ تعلیم و تربیت نیز تأثیرگذار باشد و ما می‌توانیم انعکاس و تأثیر آن را در این مقوله‌ها به‌وضوح مشاهده کنیم.

با اینکه روند «افسون‌زدایی» و تضعیف دین و باورهای دینی رو به گسترش بود اما بعد از انقلاب صنعتی، این روند شدت یافت تا اینکه در اواسط قرن بیستم، اعلامیه حقوق بشر (۱۹۴۸) جایگزین معناها و باورهای دینی در جوامع صنعتی اروپایی-آمریکایی شد. شدت تسلط رویکرد شرانگاری کودک بر انسان به‌طور کلی، و کودک به شکل خاص، کمتر گردید. به‌دنبال آن، با اعلامیه حقوق کودک (۱۹۵۹) و سپس تصویب کنوانسیون حقوق کودک (۱۹۸۹) گام‌های بلندی در راستای تلطیف کنش و برخورد با کودکان برداشته شد. کودکان مستحق جزا و زجر با شفقت و یاری‌گری بیشتری مورد توجه قرار گرفتند و با تبدیل آنها از شر به سوژه‌های حقوقی، گویی که فضای سخت قضاوت‌گرانه مبتنی بر گناه‌کاری ذاتی و شرور کودکان، کم‌کم جای خود را به کودکان دارای حقوق حمایتی همه‌جانبه داد. پیرو ۵۴ ماده کنوانسیون حقوق کودک، حق احترام و تأمین سلامت جسمی و روحی-روانی کودکان، روند تضعیف رویکرد شرانگاری کودک را ارتقاء بخشید. رویکرد مسیحیت با رویکردهای اومانستی حقوق بشر و حقوق کودک جایگزین گردید.

1. Contemporary Criminology
2. Public Moralizing

کودک و کودکی در اسلام: کودک خیر

برای پاسخ‌گویی به این پرسش فرعی که مفهوم کودکی در اسلام چگونه است؟ به مرور اسناد و شواهد پرداختیم که شواهد نشان می‌دهند که کودک در فضای اسلامی، دارای «فره ایزدی» بوده و نشانه‌ی خداوند و/یا خدای کوچک روی زمین به‌شمار می‌رود. بنابراین، در دین اسلام، اعتقاد بر این است که کودک، روح خدا را در خود داشته، قدسی بوده و همواره مورد لطف و عنایت خداوند خواهد بود. کودکِ قدسی پاک است و ذاتی الهی دارد که فرشته‌خو و معصوم است. کودک بیانگر سرشت و ذات حقیقی انسان است، انسانی که هنوز به گناه و زشتی‌ها آلوده نشده است، بنابراین معصومیت او لایق ستودن و پرستش است اما همان‌طور که قبلاً هم ذکر شد، انسان به دلیل اراده‌ی آزادی که دارد بعدها می‌تواند از خیر و ذات مقدس کودکی به شرّ بیفتد و/یا در همان خیر بماند. این موضوع علاوه‌بر اینکه اهمیت زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی کودک را نشان می‌دهد بیانگر اهمیت تربیت کودک است و کودکان باید مورد تربیت، مراقبت و کنترل قرار بگیرند.

«در چنین شرایطی، والدین و سرپرستان کودک چگونه پنداشته می‌شوند؟» والدین خوب والدینی دارای فاعلیت محسوب می‌شدند که همواره از کودکان مراقبت می‌کنند و در برابر آنها والدین بد قرار داشتند، یعنی والدینی که کودکان را رها کرده و آنها را در معرض آسیب قرار می‌دهند. در چنین فضای معنایی، که به کودکان نگاه بی‌گناه و معصوم دارد، کودکان موجوداتی، ناپخته، آسیب‌پذیر و نیازمند حمایت دائمی والدین هستند. آسیب‌پذیری، در خطر و معرض خطر بودن کودکان الزام تربیت و مراقبت از آنها را تأکید می‌کند. در فضای معنایی اسلام، کودکی که مورد آسیب قرار گرفته است آسیب‌دیده محسوب و قربانی شناخته می‌شود نه مجرم یا متجاوز. در چنین حالتی، خطا، انحرافات و جرایم کودکان با سهل‌گیری مورد قضاوت قرار می‌گیرند و مجازات و تنبیه آنها جنبه‌ی هدایت، ترمیم، تربیت و اصلاح می‌یابد (برداشتی از استرینس، ۱۳۸۸؛ جنکس، ۱۳۸۸ و Meyer, 2007). بنابراین، کودک قدسی ذاتی پاک و معصوم

دارد. باور معصومیت کودک همراه با مقدس‌سازی^۱، کودک را به یک «رتوریک اخلاقی» تبدیل می‌کند که در چنین حالتی، کودک به خودی خود، مبنای مشروعیت، مبنای تبیین و ردّ ضرورت ارائه دلیل است، زیرا خودش مبنای دلیل است (Meyer, 2007).

«براساس شواهد موجود، در اسلام رویکرد به کودک چگونه است؟» شواهد موجود در کتاب قرآن در آیه ۱۲ تا ۱۴ سوره مؤمنون بیان می‌دارند: «ای مردم، اگر در رستاخیز شک دارید، پس بدانید که به‌درستی، ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از خون بسته شده، سپس از مضغه (گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت و بعضی بدون شکل، تا اینکه بر شما روشن سازیم که توانایم بر هر چیز؛ و جنین‌ها را که بخواهیم تا مدت معینی در شکم مادر قرار می‌دهیم، بعد شما را به‌صورت طفل خارج می‌سازیم تا اینکه به حد بلوغ برسد» (حج، ۵). خداوند بعد از ذکر مراحل خلقت انسان و دمیدن روح که آفرینشی دیگر است، بر خود آفرین گفته است «و این نشانه بزرگی و منزلت انسان است اگر بداند» (مؤمنون، ۱۲-۱۴). «و به‌راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم» (اسراء، ۷۰).

بنابراین، کودک واجد ارزش ذاتی و خیرذاتی است؛ زیرا روحی خدایی دارد. پیرو این امر باید مورد حمایت و احترام قرار بگیرد و هیچ‌کس حق رساندن هیچ‌گونه آسیب جسمی، روحی و روانی به کودک را ندارد؛ باید با او به شایستگی و احترام برخورد شود و مورد بهترین شرایط حمایتی ممکن قرار بگیرد. در آیه ۲۳۳ سوره بقره، آمده است که «پدر و مادر نمی‌توانند به طفل ضرری برسانند.» و نیز، پیامبر می‌فرماید: «کسی که کودکی نزد اوست، باید رفتار کودکانه را در پیش گیرد.» (کلینی، ۱۳۸۷: ۴۷). «فرزندان خود را تکریم کنید و آدابشان را نیکو گردانید تا مورد مغفرت و بخشش قرار گیرند.» «هرکس وارد بازار شود و چیزی بخرد و آن را برای خانواده‌اش ببرد... خداوند او را وارد بهشت‌های پر نعمت می‌سازد.» «خداوند رحمت کند کسی را که فرزندش را به نیکویی یاری کند... با کودک درشتی و سخت‌گیری نکند.» «کودک را نزن، بلکه از او دوری کن ولی نه طولانی» (عاملی، ۱۳۷۶: ۱۹۹). بنابراین، در دین اسلام، کودک (انسان)

برترین مخلوق خداوند شمرده می‌شود، مخلوقی که خداوند از روح خود در وجود او قرار داده و درحقیقت نشانه‌ی خداوند یا نماینده‌ی او بر زمین است. در قرآن، کودک از زمان شکل‌گیری نطفه مورد توجه و حمایت خداوند قرار دارد.

«در تفکرات و اندیشه‌های دینی اسلامی، برخورد با کودک در زندگی اجتماعی باید چگونه باشد؟» به نظر بسیاری از متفکران، از جمله غزالی متفکر بزرگ مسلمان، هر کودکی با فطرت سالم و معتدل به دنیا می‌آید و با عادات و آموختن است که رذایل را کسب می‌کند. او معتقد است که کودکان را باید از هم‌نشینیان بد دور نگه داشت، آنها را به ساده‌زیستی عادت داد. او به نقش تشویق و تنبیه در آموزش و تربیت کودک تأکید می‌کند. یکی دیگر از اندیشمندان مسلمان که درباره‌ی کودک و رشد آن به صورت خاص، اظهار نظر کرده، بوعلی سینا است. او مانند فارابی به تمایزات و تفاوت‌های فردی توجه دارد و از حس تقلید و رقابت در کودک سخن می‌گوید. بوعلی سینا، ضمن اعتراف به وجود زمینه‌های خیر و شرّ در انسان، مانند مسکویه، غزالی و خواجه نصیر، بر این باور است که کودک در آغاز، به دلیل انس با محسوسات و طبیعت، بیشتر در خطر دستبرد عوامل سوء و شرّ و عادات ناپسند است. از این رو می‌نویسد که در آغاز، اخلاق ناپسند به جانب کودک هجوم آورده و خوی‌های زشت او را فرا می‌گیرد. هر آنچه از این بدی‌ها بر وجود کودک مسلط شود، جدایی و رهایی از آنها برای وی میسر نخواهد بود (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰). بنابراین کودک در جامعه اسلامی، از جمله ایران، نشانه‌ی خداوند یا خدای کوچک روی زمین است. کودک روح خدا را در خود دارد، لذا قدسی است و همواره مورد لطف و عنایت خداوند است. کودکِ قدسی، پاک است، او ذاتی الهی دارد که فرشته‌خو و معصوم است؛ کودک بیانگر سرشت و ذات حقیقی انسان است، انسانی که هنوز به گناه و زشتی‌ها آلوده نشده است، بنابراین معصومیت او لایق ستودن و پرستش است. باور به کودک خیر، باور به ذاتی نیکو و مقدس است.

در باور کودک خیر، کودکان وارث آفتاب و نور، حامی شعر و زیبایی هستند. آنها فرشته آسا، معصومانند و جهانی که آنان بر آن پای نهاده‌اند، آنها را آلوده نکرده است. کودکان از پاک‌ی و مهر ذاتی و طبیعی و شفافیت دیدی برخوردارند که باید آن را به‌عنوان سرچشمه تمام آن چیزی

که والاترین سرشت آدمی است، «ستایش کنیم» و حتی «بپرستیم» (به ویژگی این دو استعاره «ستودن» و «پرستیدن» توجه کنید، که اغلب برای دلالت بر عشق بین کودک و پدر و مادر به کار می‌رود)؛ چنین کودکانی، خودبه‌خود و البته نیز با ترغیب و تشویق مداوم ما، بازی می‌کنند و با دهان بسته می‌خندند. نمی‌توانیم اشک‌ها و کج‌خلقی آنها را تحمل کنیم؛ فقط روشنایی هاله پیرامون آنها را خواهانیم. خصلت نوع بشر پیش از ماجرای حوا و خوردن سیب ممنوعه همین است. در چارچوب همین الگو، کودک را تحسین و به او افتخار کرده و خود را وقف آشکار کردن تازگی و یگانگی‌اش می‌کنیم. دوران انتقادهای آتشین به یکنواختی سپری شده است؛ در اینجا با نگرشی احساساتی و خیال‌پردازانه، به ویژگی فرد پی می‌بریم. چنین اندیشه‌ای برای کل فراگیری کودک‌مدار و آموزش کودکان استثنایی از مونه سوری، گزارش پلاودن، آ.اس. نایل و گزارش وارناک و درواقع، اکثر آموزش‌های ابتدایی دو سه دهه اخیر آموزنده بوده است. این تصویر خیر در کانون تلاش‌های مربوط به حفاظت از کودک زاده نشده از طریق وضع قوانین مربوط به پایان دادن داوطلبانه به سقط جنین و تلاش‌هایی در آمریکا برای غیرقانونی کردن برخی وضعیت‌های «نامناسب» مادری مانند مصرف مواد مخدر و/یا آلودگی به ویروس ایدز به عمل آمد.

«آیا تصویر کودک خیر در اسلام در بین اندیشه‌های نوین غربی وجود دارد؟» کودکان در تصویر خیرانگاری، نه به بند کشیده می‌شوند و نه با کتک خوردن به اطاعت واداشته می‌شوند؛ آنان تشویق، توانمند و راحت‌تر شده‌اند. صورت‌بندی کودک خیر در غرب را روسو آغاز می‌کند؛ او نویسنده مانیفست آن، یعنی *امیل*، است. روسو در این اثر استعداد و ظرفیت ذاتی و درونی کودک را برای استدلال آشکار می‌کند و به ما می‌آموزد که کودکان از خصلت و خلق‌وخویی طبیعی برخوردارند که فقط به ناز و نوازش نیاز دارند. روسو برای این ایده که کودکان نیکو زاده می‌شوند، دلیل منطقی ارائه می‌کند و فراتر اینکه به ما نشان می‌دهد هر کودک دارای توانایی منحصربه‌فردی برای بیان کامل چیزهای نو در زبان خود و آگاهی‌دهنده برای آینده است که کودکان با بزرگسالان فرق می‌کنند؛ آنان فی‌نفسه وجود دارند و بنابراین شایسته رفتار و مراقبت ویژه هستند. در اثر

انتقادی کنوی^۱ (۱۹۵۷) نیز مدل کودک معصوم و بی‌گناه^۲، درمقابل مدل کودک شرور قرار داده شده است و موضوعاتی بیش از آنچه را ما به‌عنوان تاریخ جدید غرب و مدرن تصور نموده‌ایم، شامل می‌شود. منبع استانداردهای عمومی برای نوع رفتار و سلوک ما نسبت به کودکان و نسبت به انتظارات سیاسی ما و نوع آماده‌سازی خود در قبال آنها را می‌توانیم در تصورات رمانتیک بلیک^۳ و وردت ورث^۴ پیدا کنیم. این کودکان اساساً دارای قلبی پاک، فرشته‌خو و آسمانی هستند و هنوز توسط دنیایی که به آن پا گذاشته‌اند، فاسد و تباہ نشده‌اند. اگرچه این باور که ما به‌خودی‌خود و ناخودآگاه به چنین دیدگاهی دست پیدا کرده‌ایم، خوشایند به‌نظر می‌رسد، این ایده نیز به‌عنوان بخشی از سیر اجتماعی تمدن‌گرایی، همانند تمام اقدامات مهمی که در جهت متمدن کردن انسان برداشته شده است به شخص ژان ژاک رسو برمی‌گردد. او به‌عنوان پیام‌آور آزادی فردی، کتاب *قرارداد اجتماعی*^۵ خود را در سال (۱۷۶۲)، با این جمله آغاز کرد: «انسان آزاد متولد شده، ولی همه‌جا در غل و زنجیر است. شخص تصور می‌کند که او ارباب دیگران است، درحالی‌که چیزی جز یک برده بزرگتر نیست.» او کتاب *امیل*^۶ خود را با نظر و جمله‌ای شبیه این شروع کرد: «خداوند همه‌چیز را خوب آفریده است. انسان در آنها دخالت می‌کند و آنها پست و شرور می‌شوند». بنابراین، کودکان از حسن‌نیت طبیعی و بینشی روشن برخوردارند. با توجه به این موضوع که کودکان جامعه، فردای ما را تشکیل خواهند داد، خصوصیات طبیعی آنها، خصوصیات آموزنده-ای است که ما همه می‌توانیم از آنها چیزهای جدیدی بیاموزیم؛ آنها نمایانگر وضعیت و خصوصیتی هستند که از بین رفته و/یا به دست فراموشی سپرده شده است و بنابراین، ارزش دفاع کردن را دارند. درواقع، رسو تلاش کرد تا تمام نظریه‌های مبتنی بر گناه نخستین انسان را مورد نقد قرار دهد و آنها را رد کند. او بر این عقیده بود که به‌جای تربیت و پرورش کودکان از طریق اعمال خشونت، بهتر و سودمندتر این است که ارزش‌های ذاتی را که آنها با خود به این دنیا آورده‌اند، بپرستیم و قدر بدانیم (آلیسون و همکاران؛ ۱۳۹۳: ۴۰-۴۵). بدین ترتیب، رسو علاوه‌بر

-
1. Convey
 2. The Innocent Child
 3. Blake
 4. Wordthworth
 5. Social Contract
 6. Emile

القای برداشت و تفکر معصومیت و پاکی دوران کودکی، به‌طور ویژه‌ای، مسئله کودک به‌عنوان یک فرد ویژه را مطرح کرد. مسئله‌ای که در نظریه‌پردازی‌های معاصر دارای نقش کلیدی است. در کتاب *امیل*، کودک به موقعیت اجتماعی یک شخص، طبقه ویژه‌ای از وجود و به‌عنوان یک فرد دارای نیازها، تمایلات و حتی حقوق ارتقا داده شده است و این تشخیص بخشیدن روسو به کودک بود که راه را برای بررسی‌های ما دربارهٔ کودک، به‌عنوان یک فرد، هموار کرد. رابرتسون^۱ در این‌باره می‌گوید: «اگر فلسفهٔ روشنگری، اعتماد تازه‌ای نسبت به امکان خوشبختی بشر را برای اروپای قرن ۱۸ م، به ارمغان آورده باشد، آن وقت باید به روسو به سبب توجه به نیازهای کودکان، اعتبار ویژه‌ای بخشید و او را باور کرد. او برای اولین‌بار در طول تاریخ، باعث شد که گروه بزرگی از انسان‌ها باور کنند که دوران کودکی، ارزش توجه هوشمندانه بزرگسالان را دارد و باعث شد که سمت توجهات بیشتر به طرف فرایند رشد معطوف شود، نه فرآوردهٔ آن. آموزش و پرورش کودکان حوزه‌ای از علائق روبه رشد بود که در روندهای عقلانی آن زمان، به‌طور برجسته‌ای به چشم می‌خورد» (Rabertson, 1976: 407). میراث قرن ۲۰ م، تشخیص جدی این موضوع است که کودکان تودهٔ روی هم انباشته‌ای از خصوصیات منفی یا افراد به‌طور ناقص شکل گرفته‌ای، که منتظرند روزی بزرگسال شوند، نیستند. آنها همان کسانی‌اند که هستند. ما به عنوان والدین و مربیان تعلیم و تربیت، باید کودکانمان را به روشی تربیت کنیم و پرورش دهیم که حالات پاکی و بی‌گناهی قبلی آنها دست نخورده باقی مانده و توسط خشونت و زشتی‌ای که آنها را احاطه کرده است، تباہ نشوند. باوجوداین، ما متذکر می‌شویم که در رابطه با کودک_بزرگسال باید مفهوم مسئولیت و مسئولیت‌پذیری نیز گنجانده شود، مسئولیتی که باید با حمایت رسو از آزادی کودکان سازگار شود و اگر قرار باشد معصومیت و پاکی دوران کودکی به هر هزینه‌ای پرورش داده شود، آن موقع ما باید به استانداردهای مؤثر و قابل تشخیص در زمینهٔ نحوهٔ رفتار با کودکان، دست بیابیم و همهٔ بزرگسالان باید در لحظه‌ای که به شایستگی، توان و هدف خود در قبال کودکان پی می‌برند، مسئولیت‌هایی را نیز در برابر آنها بپذیرند. کودکان دیگر نمی‌توانند به‌طور منظم، مورد سوء رفتار قرار گیرند و درعین حال نیز نمی‌توان آنها را به حال خود رها کرد. بنابراین، طبق این نظریه، به

کودکان به‌عنوان تابع و موضوع نگریسته می‌شود. بنابراین، بررسی امروزه ما درباره آموزش و پرورش کودکان، با روسو و با مفهوم او از دوران کودکی شروع می‌شود، مفهومی که از طریق مشخصه‌های تشویق، همیاری، حمایت و همچنین آسان‌گیری در قبال کودک قابل تشخیص است (Jenks, 2005). البته پایه و اساس آموزش و پرورش کودک مدار امروزی تأمین و تدارک مناسب برای برآوردن نیازهای ویژه کودک، پرورشگاه‌ها و مهد کودک‌ها، عرضه خوراک مناسب هنگام تقاضای آن و یک مجموعه کلی از راهکارهای مناسب و سازگارکننده تعلیم و تربیت کودک، که در جهت تأمین نیازهای فرد به‌کار گرفته می‌شود، به مقوله پیش‌جامعه‌شناختی کودک بی‌گناه در قرن ۱۸ و ۱۹ م، برمی‌گردد. ما همچنین شاهد این عقیده هستیم که کودکان موضوع مورد علاقه و توجه همه افراد هستند و همچنین امروزه این باور وجود دارد که کودکان سرمایه مهمی برای برقراری مجدد نظم اجتماعی در آینده به‌شمار می‌روند.

«در باور به خیر بودن کودکان، رابطه کودک با خانواده چگونه است؟» در فضای معنایی معصومیت، کودکان، به‌عنوان موجوداتی ذاتاً پاک، اخلاقی، فرشته‌خو و بی‌گناه تعریف می‌شوند، در این باور، کودکان ذاتی قدسی و مخلوقات خداوند تعریف می‌شوند که گوهر پاک آنها نماد الهی بودن آنهاست. والدین در این باور مسئولیت مراقبت از فرزندان در برابر شرارت‌های جامعه را به‌عهده دارند، آنها کودک را عامل انسجام و تکمیل معنای خانواده می‌دانند و کودک درحقیقت عامل احترام به خانواده و به‌خصوص پسران مبنای تأیید مردانگی پدر هستند. در این باور، حق حیات کودکان الهی است، هیچ‌کس، از جمله والدین، حق کشتن، قربانی کردن و/یا فروختن کودکان را ندارند؛ کودکان همواره مورد حمایت والدین هستند و آنها از نظر دینی_اخلاقی و اجتماعی_فرهنگی موظف‌اند که از کودکان مراقبت و نیازهای جسمی، روحی_روانی و اجتماعی آنها را برطرف کنند. کودکان نیازمند آموزش و تحصیل تعریف می‌شوند، و تحصیل به‌عنوان امری که باعث می‌شود موقعیت کودکان در آینده بهتر شود، مورد استقبال والدین و حتی اجباری اجتماعی یا قانونی است. کودکان برای تحصیل و آموزش از طرف والدین حمایت می‌شوند. در خیراندگاری کودک، قشر کودکان به‌خودی‌خود دارای ارزش هستند و ارزشمندی آنها به شکل مستقل تعریف می‌شود، فردیت و هویت کودکان با ارزش و مورد احترام است. بر همین اساس، نام-

گذاری، زمان‌های مرتبط با کودک از جمله تاریخ تولد و دوره‌های سنی او مورد اهمیت است. حتی با جشن‌های مختلف مانند جشن تولد، جشن نام‌گذاری و... همراه است. تنبیه کودکان به حداقل ممکن کاهش می‌یابد و خشونت از تنبیه محو می‌شود؛ حتی کتک‌زدن و تنبیه کودکان از طرف والدین نیز منع اجتماعی یا قانونی می‌یابد. در این باور، ارزش عاطفی کودکان مقدم بر هر ارزش دیگر آنها، از جمله ارزش اقتصادی، است. بنابراین کار کودکان منع اجتماعی یا قانونی داشته و صرفاً در شرایط خاص، مانند خانواده‌های فقیر ادامه می‌یابد؛ چه بسا در خیرانگاری کودکان، شرایط اجتماعی و فرهنگی وضعیتی را برای کودکان نیازمند کار فراهم می‌کند که در شرایط و محیط مناسبی کار کنند و یا هم‌زمان با کار، تحصیل و آموزش خود را ادامه دهند. در این باور، ازدواج کودکان رد شده و علاوه بر نظارت و کنترل کودکان در قالب مراقبت و حمایت در همه جوانب زندگی کودکان، محدودیت جنسی یکی از مهم‌ترین و شاید محوری‌ترین موضوع در رویکرد معصومیت است زیرا امر جنسی امری پست تلقی می‌شود و مرتبط با بزرگسالان است و این موضوع معصومیت کودکان را خدشه‌دار می‌کند. کودکان از این موضوع باید مورد مراقبت و کنترل قرار بگیرند و مراقبت یعنی حفظ کودک از آلودگی‌ها، به‌خصوص آلودگی‌های دنیای بزرگسالان شیطان صفت، مخصوصاً امر جنسی. والدین خوب والدینی دارای فاعلیت هستند که همواره از کودکان مراقبت می‌کنند و در برابر آنها والدین بد قرار دارند، یعنی والدینی که کودکان را رها کرده و آنها را در معرض آسیب قرار می‌دهند. در خیرانگاری کودکان، کودکی که ازدواج می‌کند تجربه - جنسی می‌یابد یا مورد تجاوز جنسی واقع می‌شود، هاله قدسی و معصومیت خود را از دست می‌دهد، لذا در مورد ازدواج و تجربه ارادی جنسی توسط کودک، با او با خشونت و سختگیری دنیای بزرگسالان برخورد می‌شود. در این باور، کودکان موجوداتی، ناپخته، آسیب‌پذیر و نیازمند حمایت دائمی والدین هستند برای همین، آسیب‌پذیری و در خطر و معرض خطر بودن آنها الزام مراقبت را تأکید می‌کند. در اینجا، کودکی که مورد آسیب قرار گرفته است، آسیب‌دیده تلقی می‌شود و قربانی شناخته می‌شود نه مجرم یا متجاوز. در چنین حالتی، خطا، انحرافات و جرایم کودکان با سهل‌گیری مورد قضاوت قرار می‌گیرند و مجازات و تنبیه آنها جنبه ترمیمی، تربیتی و اصلاحی می‌یابد؛ حتی در دادگاه‌های خاص اطفال را وکلا و قاضیان کودکان، مورد مذاقه قرار می‌-

دهند و کودکان جدای از بزرگسالان مجرم و جدای از زندان بزرگسالان، در کانون‌های اصلاح و تربیت نگهداری و باز جامعه‌پذیر می‌گردند (برداشتی از استرنس، ۱۳۸۸؛ جنکس، ۱۳۸۸ و Meyer, 2007).

در باور به خیربودگی کودکان و رویکرد معصومیت، ترس از آسیب‌دیدگی کودکان، منجر به افزایش حمایت از آنها شده و نیز حساسیت به موارد و موقعیت‌های آسیب‌دیده و همچنین کودک‌آزاری و کودک‌آزاران را دو چندان می‌شود. آسیب‌پذیر دانستن کودکان به شکل دیالکتیکی منجر به تولید آسیب‌پذیری مخصوصاً در عرصه ساختاری و اجتماعی می‌گردد. آسیب‌پذیری جسمی کودکان (یعنی بدن آنها کوچکتر و ضعیف‌تر است) آسیب‌پذیری اجتماعی (یعنی از مهارت‌های اجتماعی بی‌بهره‌اند) آسیب‌پذیری ساختاری (یعنی روابط قدرت نامتوازن در بین کودکان و بزرگسالان وجود دارد) را شکل می‌دهد؛ هرچند که آسیب‌پذیری جسمی و اجتماعی معمولاً، خصوصیت ذاتی کودک مطرح می‌شوند و نمایانگر نبود توان و قدرت شخصی کودکان هستند؛ درحالی‌که آسیب‌پذیری ساختاری، در قالب نبود قدرت، محصول جامعه است (Meyer, 2007). در چنین حالتی، که ترس از آسیب‌دیدگی کودکان وجود دارد، همواره گزارش کودک‌آزاری‌ها یا نمایش عمومی اطلاعات کودک‌آزاران و نمایش کودکان در جامعه‌ای در خطر یا اعلام وجود «جامعه خطر»^۱ برای کودکان، منجر به ایجاد «هراس عمومی» می‌شود. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد به نظر زلیزر^۲ (۱۹۸۵) به دلیل پیوند رویکرد معصومیت، با مقدس‌سازی^۳ کودکی که نقطه قوت این رویکرد است به یک رتوریک اخلاقی تبدیل می‌شود که در چنین حالتی، کودکی به‌خودی‌خود، مبنای مشروعیت، مبنای تبیین و ردّ ضرورت ارائه دلیل است، زیرا خودش دلیل است (Meyer, 2007).

نتیجه‌گیری

براساس پرسش پژوهش «مفهوم کودکی در اسلام و مسیحیت چگونه است؟» تجزیه و تحلیل شواهد تجربی نشان دادند که کودکی در دو دین مسیحیت و اسلام، باید پیرو موضوع انسان،

1 Risk Society

2 Zelizer

3 Sacralization

مورد تحلیل و بررسی قرار داد. شواهد تجربی نشان دادند که کودکی در مسیحیت، پیرو گناه نخستین، ذاتاً شرّ پنداشته می‌شود. زیرا طغیان‌گر از امر الهی و گرایش به بدی دارد. پیرو این موضوع باید با تعمیم گناه نخستین در ذات او شسته شود. چنین نگاه بدبینانه‌ای به کودکان با مفهوم «کودک شرّ» مطرح شد. لذا کودک شرّ مستحق بد اخلاقی، بد رفتاری، سقط جنین، تنبیه سخت، به کار واداشته شدن، عدم حمایت، گرسنگی، فقر، بیماری، بی‌سوادی و جهل و... است. کودک به دلیل ذات شرور واجد عذاب و هرگونه عقوبت و سختی است. هر چند که نگاه مسیحیت به کودکی به دلیل اقدامات اومانستی دوره رنسانس به بعد از جمله تحولات کلیسا و اقدامات جهان مدرن در قرن بیستم، بخصوص اعلامیه‌ی حقوق بشر ۱۹۴۸ م و اعلامیه و کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹ م، منجر به تحول رویکرد مسیحیت به کودکی و تضعیف رویکرد شرّانگاری شد. کودک با تبدیل به سوژه‌ی انسانی در نظام معنایی اومانستی واجد حقوق شد. لذا کودک به عنوان سوژه‌ی حقوقی مستحق احترام، حمایت همه‌جانبه و رد هرگونه آسیب جسمی، روحی و روانی شد. شیوه‌ی «عمومی» در دنیای مدرن غرب، با کودک، تحول یافته نگاه مثبت‌تری به کودکی حاکم شد که به رویکرد اسلام نزدیک‌تر است.

دین اسلام کودک را ذاتاً خیر و الهی می‌پندارد، زیرا کودک روح خداوند را در خود داشته و معصوم و مقدس است. اما پیرو قدرت اختیار ممکن است به گناهان و آلودگی‌های نفسانی دنیا آلوده شود. نیازمند مراقبت و تربیت مناسب است که آلوده به بدی‌ها و گناهان نشود و ذات الهی او مصون از هرگونه بدی بماند. بنابراین، هرگونه آسیب جسمی، روحی و روانی به کودک ممنوع است زیرا او ودیعه‌ی الهی و حامل روح خداست و باید با او براساس احترام و رعایت شأن انسانی برخورد شود و مورد حمایت همه‌جانبه در جهت رشد و تعالی قرار گیرد. گویی دین اسلام همه‌ی موارد اعلامیه و کنوانسیون حقوق کودک را در درون خود داشته و در قالب آموزه‌های دینی مورد توصیه و ملزم به اجراء نموده است. بنابراین، جوامع اسلامی نیازمند ریشه-یابی حقوق کودک در دین اسلام و آموزه‌های آن بوده به شکلی که حقوق کودک را براساس آموزه‌های اسلامی و با دقت و ریزبینی علمی، تدوین نمایند؛ به شکلی که همه‌ی موارد حقوقی

کودک که در کنوانسیون حقوق کودک مطرح نشده اما در آیین دین اسلام بیان گردیده‌اند را با تأکید، مورد توجه و اعلام به سطح جامعه جهانی قرار دهند.

منابع

- استیرنس، پیتر (۱۳۸۸)، *دوران کودکی در تاریخ جهان*، ترجمه سارا ایمانیان، تهران: نشر اختران.
- پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (۱۳۸۰)؛ *فلسفه تعلیم و تربیت*، با همکاری علی محمد کاردان و همکاران، جلد ۱، چاپ چهارم، تهران: نشر سمت.
- جنکس، کریس (۱۳۸۸)، *دوران کودکی*، ترجمه سارا ایمانیان، تهران: نشر اختران.
- جیمز، آلیسون؛ کریس جنکس؛ آلن پروت (۱۳۹۳)، *جامعه‌شناسی دوران کودکی: نظریه‌پردازی درباره دوران کودکی*، ترجمه علیرضا کرمانی و علیرضا ابراهیم‌آبادی، تهران: نشر ثالث.
- حکمت بن سیرا: براساس کتاب مقدس اورشلیم (۱۳۸۴)، ترجمه پیروز سیار، تهران: نشر نی.
- خسرونژاد، مرتضی (۱۳۸۴)، «مفهوم کودکی و هدف ادبیات کودک»، *مجله علوم/اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، ۲۲ (۴): ۱۵۴-۱۶۸.
- سلیمانی، عبدالرحیم (۱۳۹۶)، *تعریف دین در کلان و فلسفه دین و تعریف اقلی و اکثری*، مجله *فلسفه دین*، دوره ۱۴ (۲): ۳۷۵-۳۹۷.
- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم (۱۳۷۹)، *کتاب اپوکریفایی عهد قدیم*، مجله *هفت آسمان*، شماره ۵.
- شیخ حر عاملی (۱۳۷۶)، *وسائل الشیعه*، تهران: نشر اسلامی.
- صورت جلسه‌های سال ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۷ از کارگروه هماهنگی (نمایندگان دستگاه‌ها و حوزه مدنی) مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک در ایران.
- طهماسبی، علی (۱۳۸۳)، *مریم مادر کلمه*، تهران: یادآوران.
- فاتحی، مهرداد (۲۰۰۷)، *تثلیث*، نشر اینترنتی.
- کتاب مقدس: *انجیل عیسی مسیح*، ترجمه شریف، نشر اینترنتی.
- کلینی (۱۳۸۷)، *اصول کافی*، ج چهارم، تهران: نشر جهان آرا.
- کودنگ، هانس (۱۳۸۶)، *متفکران بزرگ مسیحی*، گروه مترجمان، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

- گزارش کنوانسیون حقوق کودک از وضعیت حقوق کودک در ایران (۱۳۹۵)، دبیرخانه مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک در ایران
- مک گراث، الستر (۱۳۸۵)، *درآمدی بر الاهیات مسیحی*، ترجمه عیسی دیباج، تهران: کتاب روشن.
- میشل، توماس (۱۳۸۷)، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم: نشر دانشگاه ادیان و مذاهب.
- نش، کیت (۱۳۹۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی شدن، سیاست، قدرت*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- *Convention on the Rights of the Child*, Adopted and opened for signature (1989).
- Rabertson, P (1976), *Home as a nest: middle class childhood in nineteenth Century Europe*, in L. DeNause (ed), *The History of Childhood*, London: Souvenir.
- Coveney, P (1957), *Poor Monkey*, London: Rockcliff.
- Golding, W (1958), *Lord of the Flies: A Novel*, London: Faber.
- Jenks, Chris (2005), *Childhood*, Routledge press.
- Poucault, M (1977), *Discipline and Punish*, London: Penguin.
- Meyer, Anneke (2007), *he Moral Rhetoric of Childhood*, [Childhood](#), Vol 14, Issue 1, 2007.
- Millar, A. (1990), *Thou Shalt Not Be Aware: Society's Betrayall of the child*, London: Pluto Press.
- Pfandl, Gerhard (1988); *Some Thoughts on Original Sin*”, www.adventistbiblical.org/document/sinoriginal-web.pdf.
- Stone, L (1979), *The Family, Sex and Marriage in England 1500- 1800*, Harmonds worth: Penguin.
- Trevor, W (1976), *The children of Dynmouth*, London: Bodley Head.